

## تحولات دعوای متقابل در آیین و رویه‌ی دیوان بین‌المللی دادگستری

مصطفی فضائلی<sup>۱</sup>

محمدعلی یارمحمدی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۱۹

### چکیده

از زمانی که برای اولین بار، یعنی در تدوین نخستین آیین دادرسی دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی (PCIJ) در سال ۱۹۲۲، شرایط و نحوه‌ی ارائه دعوای متقابل گنجانده شد تاکنون مقررات مربوط به دعوای متقابل به کرات مورد تجدید نظر قرار گرفته است. رویه‌ی قضایی نیز تا حد زیادی توانسته با کشف خلاءهای موجود در زمینه‌ی دعوای متقابل، این مفهوم را دچار دگرگونی و تحول سازد. طبق آخرین نسخه از آیین دادرسی دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ)، پذیرش دعوی متقابل منوط به دو شرط است؛ یکی شرط صلاحیت دیوان و دیگری شرط ارتباط دعوای متقابل با موضوع دعوای اصلی. بررسی تحولات پدیدآمده در این زمینه در پرتو مقررات آیین دادرسی و رویه دیوان موضوع این مقاله است. با عنایت به آخرین تغییرات آیین دادرسی دیوان و با توجه به رویه قضایی می‌توان گفت دعوای متقابل در عین ارتباط موضوعی با دعوای اصلی، خود دعوایی مستقل است که به خواننده این حق و فرصت را می‌دهد که نه تنها بتواند دعوای اصلی خواهان را رد کند، بلکه دعوای جدیدی را نیز مطرح نماید.

واژگان کلیدی: دعوای متقابل، دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی، دیوان بین‌المللی دادگستری،

آیین دادرسی، رویه‌ی قضایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

فکر ایجاد مقرره‌ای در خصوص شرایط و نحوه‌ی مطرح ساختن دعوای متقابل به زمانی بر می‌گردد که طرح پیش نویس مربوط به آیین دادرسی دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در حال آماده‌سازی بود. بعد از فراهم شدن این طرح، دعوای متقابل جای پای خود را در ماده ۴۰ نخستین آیین دادرسی دیوان (۱۹۲۲) یافت. هر چند در اساسنامه دیوان دائمی و به تبع آن اساسنامه دیوان فعلی هیچ اشاره‌ای به دعوای متقابل نشده است، اما برخی دولت‌ها از همان آغاز کار دیوان سابق از حق طرح دعوای متقابل استفاده کردند و فقدان ماده‌ای در این رابطه در اساسنامه باعث نگردید تا استناد به این امر نزد دولت‌ها کمرنگ شود. بنابراین، رویه‌ی قضایی حاوی دعوای متقابل در آغازین سال‌های عمر دیوان خصوصاً قضیه کارخانه کرزوف و رویه‌ی قضایی پس از آن، نقش قابل ملاحظه‌ای در تحولات و تکامل مربوط به دعوای متقابل ایفا کرده است.

در اصلاحات آیین دادرسی دیوان در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۳۱ نیز همان ماده ۴۰ تکرار شد و نیاز به تغییر در این زمینه احساس نگردید. قبل از اصلاحات آیین دادرسی در سال ۱۹۳۶، تنها در دو قضیه به دعوای متقابل استناد شد؛ یکی قضیه کارخانه کرزوف<sup>۱</sup> و دیگری قضیه‌ی وضعیت حقوقی گرینلند شرقی<sup>۲</sup> بود که با توجه به فقر رویه‌ی قضایی در خصوص دعوای متقابل در آن سالها، می‌توانست راهنمای خوبی جهت کشف خلاءهای موجود در این زمینه باشد.

تا قبل از بازنگری ۱۹۳۶ تنها یکی از شروط کنونی دعوای متقابل، یعنی شرط صلاحیت دیوان، در ماده ۴۰ آیین دادرسی دیوان آمده بود. اما در اصلاحات سال ۱۹۳۶، شرط دوم، یعنی شرط ارتباط موضوعی دعوای متقابل با دعوای اصلی نیز به نخستین شرط اضافه شد و تا امروز نیز به عنوان یکی از دو شرط اصلی طرح دعوای متقابل نزد دیوان به شمار می‌رود. به طوری که خواهیم دید، شرط اخیر نتیجه‌ی بالا رفتن تجربه دیوان در خصوص دعوای متقابل خصوصاً در قضیه کارخانه کرزوف بود. پس از این بازنگری، دولت‌ها چهار بار دیگر تا سال ۱۹۷۸، که تغییرات جدیدی نسبت به دعوای متقابل مطرح شد، به دعوای متقابل تمسک جستند؛ قضیه برداشت آب از رودخانه

<sup>۱</sup>. Case concerning the factory of Chorzow, (1928).

<sup>۲</sup>. Legal status of eastern Greenland, (1933).

موز<sup>۱</sup>، قضیه‌ی راه آهن پانوزیس<sup>۲</sup>، قضیه‌ی پناهندگی<sup>۳</sup> و قضیه‌ی مربوط به حقوق اتباع آمریکایی در مراکش<sup>۴</sup>. بنابراین رویه‌ی قضایی تا حد زیادی توانست کمک رسان دیوان، جهت اعمال تغییرات جدید باشد. البته لازم به ذکر است که در سال ۱۹۴۶ و پس از تشکیل دیوان بین‌المللی دادگستری تغییراتی در آیین دادرسی قبلی رخ داد. دعوای متقابل نیز با تغییری جزئی در ماده ۶۳ جای گرفت. ولی در بازنگری سال ۱۹۷۲ دعوای متقابل تغییری به خود ندید.

همان‌طور که اشاره شد، در سال ۱۹۷۸ ماده مربوط به دعوای متقابل دگرگون شد و دعوای متقابل خود را در ماده ۷۹ آیین دادرسی سال ۱۹۷۸ دید. تغییرات جدید، اختلاف نظرانی را برانگیخت. در ماده ۷۹، هیچ محدودیتی مبنی بر طرح دعوای متقابل در دعوای ای که با روشی غیر از دادخواست یکجانبه به دیوان ارجاع می‌شوند، وجود ندارد.

بنابراین، با تفسیری موسع، در صورت ارجاع اختلافی به دیوان از طریق موافقت نامه خاص ارجاع اختلاف<sup>۵</sup>، باز هم دعوای متقابل قابل طرح بود. البته این آخرین تغییر نبود و دعوای متقابل مجدداً در سال ۲۰۰۱ شکل تازه‌ای به خود گرفت و پس از آخرین بازنگری تنها در یک قضیه یعنی در قضیه‌ی مصونیت قضایی<sup>۶</sup> پذیرفته شد.

ردپای شکل‌گیری دعوای متقابل را می‌توان در سیستم‌های حقوقی کشورهای مختلف جهان یافت. مسلم است که حقوق بین‌الملل در ابتدای راه تا حد زیادی وام‌دار آیین و روش‌های حقوق داخلی کشورهای جهان برای شکل‌گیری خود بوده است. این مسئله بر طرفداران ثنویت حقوقی<sup>۷</sup> نیز پوشیده نیست. حوزه‌ی قضا و به تبع دعوای متقابل نیز یکی از عرصه‌های گرده برداری از نظام‌های ملی بوده است. البته، طبیعتاً پاره‌ای از تفاوت‌ها نیز نسبت به دعوای متقابل در نظامهای قضایی جهان وجود دارد.

علاوه بر آن، در حقوق بین‌الملل به‌طور کلی و فارغ از مباحثات مربوط به دعوای متقابل در دیوان سابق و دیوان فعلی، آن مفهوم را می‌توان در مقررات آنسیترال، ایکسید، دیوان دائمی داوری، دیوان داوری دعوای دولتهای ایران و آمریکا و دیوان بین‌الملل حقوق دریاها نیز

<sup>۱</sup>. Diversion water from the Meuse,(1937).

<sup>۲</sup>. Panevezys-saldutiskis Railway,(1939).

<sup>۳</sup>. Asylum Case,(1950).

<sup>۴</sup>. Case concerning rights of nationals of the United States of American in Morocco,(1952).

<sup>۵</sup>. Compromise

<sup>۶</sup>. Jurisdictional immunities of a state,(2010).

<sup>۷</sup>. Dualism

یافت. اما آنچه مورد اهتمام مقاله‌ی حاضر است، بررسی مفهوم، قلمرو و سیر تحول دعوای متقابل در دیوان سابق و دیوان کنونی است.<sup>۱</sup>

در باب سابقه‌ی تاریخی دعوای متقابل، می‌توان رگه‌هایی از آن را در حقوق روم که از قدیمی‌ترین نظام‌های حقوقی است، یافت. بسیاری از نظام‌های حقوقی جهان، مبنای حقوق خود را از حقوق روم اخذ کرده‌اند (بدریان، ۱۳۹۱: ۲۰). به عقیده‌ی برخی اساتید، نهاد حقوقی دعوای متقابل در حقوق روم نیز وجود داشته است و در آن نظام حقوقی، در اواخر دوره‌ی قانون‌گذاری خود، دعوای متقابل با عنوان *Meduae Petitiones* پذیرفته شده بود (شمس، ۱۳۸۷: ۴۶۱).

به هر شکل دعوای متقابل در اکثر نظام‌های حقوقی دنیا پذیرفته شده و این نشان از اهمیت موضوع می‌دهد. پاره‌ای از تفاوت‌ها نیز وجود دارد. بعضاً در نظام حقوقی ای چون ایران، دعوای متقابل تنها در مرحله بدوی قابل ارائه است و گاه در نظام حقوقی دیگری<sup>۲</sup>، در مرحله‌ی تجدید نظر نیز می‌توان از آن سود جست. البته در نظام حقوق بین الملل، مشخصاً در مقررات مربوط به دیوان بین المللی دادگستری، اصلاً نوبت به مرحله‌ی تجدید نظر، همانند آنچه در نظامات ملی مرسوم است، نمی‌رسد. چنین تفاوت‌هایی نمی‌تواند باعث آن گردد که گمان شود دعوای متقابل دچار چنان تفاوتی در نظام‌های حقوقی است که صحبت از وحدت و همانندی بی معنا بنماید.

با توجه به مطالب پیش گفته، خواننده با طرح چنین دعوایی با ویژگی‌های مختص به خود- درصدد حذف دعوای اصلی خواهان است. به عبارت دیگر این امکان نوعی استراتژی برای خواننده است تا موازنه‌ای در پیشگاه دادگاه برقرار سازد. علاوه بر این، گاهی هدف خواننده از طرح دعوای متقابل تنها دفاعی صرف در برابر دعوای اصلی نیست؛ بلکه وی می‌خواهد علاوه بر رد دعوای اصلی، دست به تحصیل امتیاز بزند و اینجاست که مفهوم دعوای متقابل از دفاعی صرف فراتر می‌رود و خود قضیه‌ی مستقل را تشکیل می‌دهد.

باری، با عنایت به آیین دادرسی و رویه‌ی قضایی می‌توان گفت که دعوای متقابل دعوایی است مستقل، که در عین ارتباط موضوعی با دعوای اصلی، در حین رسیدگی به دعوای اولیه و

<sup>۱</sup>. برای کسب اطلاع از دعوای متقابل در برخی نظام‌های حقوقی از جمله نظام حقوقی ایران و نیز در مقررات آنستیرال، ایکسید، دیوان دائمی داور، دیوان داور، دعوای دولت‌های ایران و آمریکا و دیوان بین المللی حقوق دریاها، نک: (پارمحمدی، ۱۳۹۳: ۳۲-۱۲).

<sup>۲</sup>. مانند نظام حقوقی فرانسه

در لایحه متقابل مطرح می‌گردد و تحت صلاحیت دیوان نیز قرار می‌گیرد. فراتر از این، هر ادعایی هر چند با اهمیت باشد و توسط خواننده به شکل اعتراض به دعوای اصلی شکل گرفته باشد را نمی‌توان دعوای متقابل قلمداد کرد. دعوای متقابل ویژگی خاص خود را دارد. در واقع می‌توان گفت که در دعوای متقابل، نقش طرفین دعوا جابه‌جا می‌شود. یعنی خواننده قدیم، خواهان فعلی می‌گردد و خواهان قدیم، خواننده فعلی. از این روست که می‌توان گفت دعوای متقابل فراتر از دفاعی صرف است و خود به دعوایی جداگانه تبدیل می‌گردد و به رسیدگی جداگانه‌ای همانند دادرسی اولیه نیاز دارد. متقابل خواندن چنین دعوایی نیز بدین خاطر است که دعوای جدید هم چنان ارتباط موضوعی خود را با دعوای نخست حفظ کرده است.

فوایدی که طرح دعوای متقابل در یک دادرسی می‌تواند داشته باشد، بر هیچ کس پوشیده نیست. طرح این نوع دعوا می‌تواند از صدور آرای نامناسب و متناقض جلوگیری کند. این شکل از دعوا موجب آن می‌گردد تا طرفین حالت تقریباً برابری در پیشگاه مقام قضایی داشته باشند و این مهم می‌تواند به تحقق بیشتر و بهتر عدالت یاری رساند. بنابراین مطرح ساختن دعوایی در ضمن دادرسی اولیه می‌تواند بسیار مؤثرتر و بهره‌ورتر باشد، تا رسیدگی به آن در دو روند و قضیه جداگانه. به هر شکل، فلسفه رسیدگی‌های طاری<sup>۱</sup> که امروزه دعوای متقابل نیز یکی از مصادیق آن است، تضمین عدالت است.

از آنجا که آیین و رویه دیوان کنونی ادامه همان آیین و رویه دیوان دائمی است، مقتضی روند تحول موضوع در دوران حیات هر دو دیوان بررسی شود. از این رو مباحث این مقاله در دو گفتار تنظیم شده است. بدین صورت که در گفتار نخست به مباحث مربوط به آیین دادرسی دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در موضوع دعوای متقابل و تحولات آن و نیز رویه قضایی دیوان دائمی پرداخته می‌شود که در آن مباحث مربوط به دعوای متقابل مطرح شده است، و در گفتار دوم نیز با همان نظم گفتار نخست، تحولات مربوط به دعوای متقابل در آیین دادرسی و رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بررسی خواهد شد.

#### گفتار نخست: دعوای متقابل در دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی

با عنایت به ماده ۳۰ اساسنامه دیوان دائمی، تنظیم آیین دادرسی و مقررات داخلی دیوان برعهده‌ی خود آن نهاد قرار گرفته بود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، کشوری که اساسنامه

<sup>۱</sup>. Incidental Proceedings.

دیوان دائمی را می‌پذیرفت، خود به خود پذیرنده آیین دادرسی دیوان دائمی نیز محسوب می‌شد.<sup>۱</sup>

دیوان دائمی برای نخستین بار در ۲۴ مارس ۱۹۲۲، آیین دادرسی خود را تصویب کرد<sup>۲</sup> و از آن تاریخ به بعد، آماده انجام وظایف محوله شد. از آنجایی که این آیین دادرسی، نخستین آیین دادرسی دیوان دائمی بود، مسلماً رویه‌ی قضایی نقش قابل توجهی در پختگی و غنای آن ایفا کرده است.

#### بند اول: دعوای متقابل در آیین دادرسی ۱۹۲۲

متعاقب اولین انتخابات عمومی اعضای دیوان دائمی در مجمع جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۲۱، دیوان دائمی جلسه‌ی مقدماتی خود را در ۳۰ ژانویه ۱۹۲۲ تشکیل داد. هدف اصلی آن جلسه، تنظیم مقررات مربوط به آیین دادرسی دیوان بود که طبق اساسنامه برعهده‌ی خود دیوان قرار گرفته بود. دیوان چندین الگو و مدل که از سوی دبیرکل جامعه ملل و برخی قضات ارائه شده بود را پیش روی خود می‌دید. سرانجام کمیته‌ی ای به قصد تنظیم آیین دادرسی شکل گرفت. به نظر می‌رسد کمیته، پیش نویس دبیرکل را به عنوان نقطه‌ی آغازین کار خود انتخاب کرده بود. سرانجام در چهاردهمین جلسه دیوان، نخستین آیین دادرسی دیوان دائمی مورد تصویب واقع شد (Rosenne, 2007: 51-52).

همان‌طور که اشاره شد، اساسنامه دیوان دائمی هیچ مقرره‌ای در خصوص حق خواننده نسبت به طرح دعوای متقابل نداشت، اما نخستین آیین دادرسی دیوان دائمی در سال ۱۹۲۲، در ماده ۴۰ خود، به دعوای متقابل اشاره می‌کرد.

این ماده چنین بیان می‌داشت:

« ... دعوای متقابل باید شامل موارد زیر باشد:

- الف) تأیید یا رد مسائلی که در پرونده خواهان آمده است؛
- ب) توضیحی در مورد امور فرعی (در صورتی که وجود داشته باشد)؛
- ج) شرح حقوقی واقعه؛

<sup>۱</sup>. مروزهم در دیوان بین‌المللی دادگستری نیز وضعیت به همین شکل است.

<sup>۲</sup>. The records of the proceeding in this Preliminary session are published in permanent court of international justice, Acts and documents concerning the organization of the court, No. 2, preparation of the rules of court, PCIJ, ser. D, 1922.

د) نتایجی مطابق با مسائل بیان شده، این نتایج باید شامل دعوای متقابل تا آنجایی که در صلاحیت دیوان است، باشد؛

ه) لیستی از اسناد تأییدکننده که باید ضمیمه ی دعوای متقابل شود.<sup>۱</sup> با دقت نظر در مفاد این ماده که ابتدا در ماده ۳۳ طرح پیش نویس دبیرکل قرار داشت<sup>۲</sup>، در می‌یابیم که تنها شرط لازم برای طرح دعوای متقابل که امروزه نیز یکی از دو شرط پذیرش دعوای متقابل است، شرط صلاحیت دیوان بوده است. البته به زعم پروفیسور روزن، چنین شرطی بدیهی است، چرا که دیوان تنها می‌تواند به دعوای ای رسیدگی کند که صلاحیت رسیدگی بدان را داشته باشد (Rosenne, 2007: 268).

به نظر می‌رسد، در آن برهه از زمان، سعی دیوان بر آن بوده تا پذیرای هرگونه ادعا و دلیل از سوی دول باشد و دست دولت‌ها را تا حدی باز بگذارد. هدف اصلی این مسئله، بالا بردن میل دولت‌ها به طرح اختلاف خود نزد دیوان بوده تا از این طریق دولت‌ها بتوانند اختلافات بین‌المللی خود را با توسل به شیوه‌های مسالمت‌آمیز و البته قضایی حل و فصل نمایند. به طوری که ملاحظه خواهد شد، رویه‌های اولیه دیوان گویای این واقعیت است.

#### یکم: قضیه‌ی کارخانه کرزوف

در این قضیه، که طبق نخستین آیین دادرسی دیوان دائمی شکل گرفت، در سال ۱۹۲۷ آلمان از دیوان دائمی خواست تا به خسارت‌هایی که به کارخانه‌های آلمانی در کرزوف، واقع در سیلزی علیا، توسط لهستان وارد آمده بود، رسیدگی کند. در ۱۵ می ۱۹۲۲، آلمان و لهستان معاهده‌ای دو جانبه در ژنو در ارتباط با سیلزی علیا بسته بودند و صلاحیت دیوان دائمی مبتنی بر ماده ۲۳ آن معاهده بود.<sup>۳</sup> بنابراین طبق ادعای آلمان، لهستان در قبال اموال آلمانی، اقداماتی مغایر با کنوانسیون ژنو ۱۹۲۲ به عمل آورده بود.

از سوی دیگر لهستان با استناد به معاهده ی ورسای<sup>۴</sup>، اموال و دارایی‌های آلمان که در خاک لهستان بود، از جمله کارخانه کرزوف را منتقل کرده بود.<sup>۵</sup> به عبارت دیگر در جولای ۱۹۲۲ لهستان دارایی‌های این کارخانه را در لیست اموال منتقل شده به آن کشور طبق ماده ۲۵۶

<sup>۱</sup>. Permanent court of international justice, Rules of the Court, Adopted by the Court, March 24th, 1922.

<sup>۲</sup>. Draft Prepared by the secretarial, PCIJ, Ser.D, No.2, 1922.

<sup>۳</sup>. Case concerning the factory of Chorzow, PCIJ, Ser.A, No.17, (1928).

<sup>۴</sup>. Versailles treaty

<sup>۵</sup>. ماده ۲۵۶ معاهده ورسای مقرر می‌داشت که تمام اموال و دارایی‌های پادشاهی آلمان که در قلمرو لهستان قرار دارد، باید به لهستان انتقال داده شود.

عهدنامه‌ی ورسای قرار داد. بنابراین آلمان از دیوان خواست تا به خسارت‌های وارد شده برای این کشور که با اقدامات لهستان ایجاد شده بود، رسیدگی کند. از آن سو، لهستان نیز با استناد به معاهده‌ی ورسای که در سال ۱۹۱۹ منعقد شده بود دعوی متقابلی را طبق ماده ۴۰ آیین دادرسی دیوان دائمی مطرح ساخت و از دیوان خواست تا طبق آن معاهده، نه تنها رأی به محکومیت لهستان ندهد، که آلمان را نیز محکوم نماید.

همان‌طور که در نخستین قضیه‌ی حاوی دعوی متقابل در دیوان دائمی ملاحظه می‌شود، دعوی متقابل از دفاعی صرف فراتر می‌رود و به حمله تبدیل می‌گردد. سرانجام نیز دیوان بدون توجه به اعتراضات آلمان، دعوی متقابل را پذیرفت و آن را طبق ماده ۴۰ آیین دادرسی خود، قابل استماع دانست. البته اعتراض آلمان بدین خاطر بود که دعوی متقابل لهستان مبتنی بر معاهده‌ی ۱۹۱۹ بود، نه براساس معاهده‌ی دوجانبه ژنو منعقد شده میان دو کشور که اساسی بر شکل‌گیری این دادرسی محسوب می‌شد (Antonopolous, 2011: 39). بنابراین، صلاحیت دیوان از نقطه نظر آلمان برای رسیدگی به دعوی متقابل مورد تردید واقع شد و از نظر آن کشور، بند ۴ ماده ۴۰ آیین دادرسی ۱۹۲۲، تحقق پیدا نکرده بود. البته در پاسخ می‌توان اشاره کرد که رویه دیوان نشان داده است که هنگامی که طرفین اختلاف، رضایت خود را (هر چند به صورت ضمنی) اعلام دارند، دیوان صلاحیت دارد که به هر نوع قضیه‌ای که بدان رجوع می‌گردد، رسیدگی نماید (Ibid: 40).

همان‌طور که اشاره شد، شرط ارتباط مستقیم با دعوی اصلی که امروزه یکی از دو شرط اساسی صحت دعوی متقابل است، وجود نداشت. اما در این قضیه دیوان به شرط دوم یعنی ارتباط با دعوی اصلی اشاره می‌کند و آن را شرطی اضافی برای طرح دعوی متقابل می‌خواند.

دیوان در این خصوص اظهار داشت:

«دعوی متقابل لهستان براساس ماده ۲۵۶ معاهده‌ی ورسای شکل گرفته است. آن ماده، مبنا و اساس اعتراض خواننده تلقی می‌شد و در نتیجه از نظر قانونی مرتبط با دعوی اصلی قلمداد می‌گردد. پس شرایط صحت دعوی متقابل در این قضیه توسط لهستان مراعات گردیده است. باری، در این قضیه بود که دیوان اشاره‌ای هر چند مختصر و گذرا، به شرط ارتباط دعوی متقابل با دعوی اصلی می‌کند و همین اشاره کافی بود تا در آیین دادرسی بعدی دیوان این



شرط نیز منظور گردد. با عنایت به این مطلب، می‌توان این ادعا را داشت که این قضیه نقش قابل توجهی در رشد مفهوم دعوای متقابل داشت و می‌توان آن را نقطه عطفی در رویه‌ی قضایی دیوان سابق در خصوص دعوای متقابل دانست.

#### دوم: قضیه‌ی گرینلند شرقی

قبل از بازنگری در ماده مربوط به دعوای متقابل، قضیه دیگری در دیوان دائمی مطرح شد و آن وضعیت حقوقی گرینلند شرقی بود. در این قضیه دانمارک در ژوئن ۱۹۳۱، دادخواستی علیه نروژ با استناد به شرط اختیاری پذیرش صلاحیت اجباری دیوان دائمی، تسلیم دفتر دیوان کرد. دانمارک مدعی بود که نروژ سرزمین‌های گرینلند شرقی را، که به نظر دولت دانمارک متعلق به آن کشور است، اشغال کرده است. بنابراین، دانمارک از دیوان خواست که اعلام کند، تمامی اقدامات متخذة توسط نروژ غیرقانونی و بلا اعتبار است.<sup>۱</sup>

نروژ نیز در دادخواست متقابل خود دعوایی متقابل را شکل داد و از دیوان خواست تا اعلام کند که دانمارک هیچ‌گونه حاکمیتی بر سرزمین اریک رادس<sup>۲</sup> واقع در گرینلند شرقی ندارد و این سرزمین متعلق به نروژ است.<sup>۳</sup> دیوان نیز این ادعای نروژ را به عنوان یک دادخواست جداگانه، نه صرفاً دفاعیه‌ای ساده که با موضوع دعوای اصلی مرتبط است در نظر گرفت و آن را فراتر از دفاعی ساده در برابر ادعاهای دانمارک تلقی کرد (2011:47 Antonopolous).

درواقع این دو ادعا دقیقاً رو در روی یکدیگر قرار داشتند. بنابراین، هر دو دادخواست، چه دانمارک علیه نروژ و چه نروژ علیه دانمارک، مستقیماً علیه یکدیگر و حول یک موضوع قرار می‌گیرد. به بیان ساده‌تر، دادخواست اول مدعی مالکیت منطقه‌ای در گرینلند شرقی است و دادخواست دوم نیز همان ادعا را دارد.

بنابراین ادعای دوم دعوای متقابل قلمداد می‌شود و البته دیوان نیز حکم به صحت دعوای متقابل از نظر شرایط شکلی داد.

#### بند دوم: دعوای متقابل در آیین دادرسی ۱۹۳۶

پس از اینکه سه سال از شروع به کار دیوان دائمی طبق نخستین آیین دادرسی ۱۹۲۲ گذشت، تصمیم به بازنگری در آیین دادرسی ۱۹۲۲ گرفته شد. امادر آیین دادرسی ۱۹۲۶

<sup>۱</sup>. Legal status of Eastern Greenland, PCIJ, Ser. A/B, No. 53, (1933)

<sup>۲</sup>. Erick Raudes

<sup>۳</sup>. Legal status of Eastern Greenland, op.cit.

دیوان، دعوای متقابل بدون تغییر حفظ شد. در ۱۹۳۱ نیز آیین دادرسی دیوان مجدداً دستخوش تغییراتی شد، اما مقررات مربوط به دعوای متقابل بدون تغییر حفظ شد و ماده ۴۰ آیین دادرسی ۱۹۲۲، عیناً تکرار گردید.

پس از بازنگری ۱۹۳۱، دیوان تصمیم به تجدیدنظر کلی در مقررات خود کرد و بدین منظور دیوان در می ۱۹۳۱، چهار کمیته که هر کدام مربوط به قسمتی از آیین دادرسی بودند را مأمور مطالعه و تهیه‌ی گزارش کرد (Roseanne, 2007: 57). با عنایت به وسعت کار دیوان در بازنگری و نیز تجارب به دست آمده در خصوص دعوای متقابل، مقرر شد که این موضوع در بازنگری ۱۹۳۶<sup>۱</sup> تغییر کرد و شرط دیگر دعوای متقابل که امروزه نیز از شروط طرح دعوای متقابل است به آن اضافه شد. به نظر می‌رسد این مقرر، که اکنون ماده‌ی شماره‌ی ۶۳ را به خود اختصاص می‌داد، تجربه دیوان را در ارتباط با قضیه‌ی کارخانه کرزوف به تصویر می‌کشید (Antonopolous, op cit: 42).

ماده ۶۳ آیین دادرسی ۱۹۳۶ دیوان دائمی مقرر می‌داشت:

«هنگامی که جریان دادرسی از طریق دادخواست آغاز می‌گردد، ممکن است دعوای متقابلی در قالب دادخواست متقابل ارائه گردد، مشروط بر اینکه چنین دعوای متقابلی مستقیماً با موضوع دادخواست اصلی ارتباط داشته باشد و در صلاحیت دیوان نیز باشد. هر ادعایی که با موضوع دادخواست اصلی ارتباط مستقیم نداشته باشد، باید در دادخواست جداگانه‌ای مطرح گردد و ممکن است دادرسی مجزایی را تشکیل دهد یا توسط دیوان به دادرسی اصلی ملحق گردد.»

نخستین تفاوت این ماده با ماده‌ی ۴۰ آیین دادرسی ۱۹۲۲، محدودیت طرح دعوای متقابل است. توضیح اینکه در ماده جدید دعوای متقابل به قضایایی محدود شده است که تنها با دادخواست نزد دیوان مطرح می‌شود. محدودیتی که طبق ماده‌ی ۴۰ آیین دادرسی ۱۹۲۲ وجود نداشت.

علاوه بر این، شرط دوم صحت طرح دعوای متقابل یعنی ارتباط دعوای متقابل با دعوای اصلی نیز برای نخستین بار در این ماده آورده شد. نکته‌ای که در خور توجه است این است که، طبق قسمت انتهایی ماده، اگر ادعایی با موضوع دادخواست اصلی ارتباط نداشته باشد، ممکن است توسط دیوان به دادرسی اصلی ملحق گردد و این نشان از بازگذاشتن دست

<sup>۱</sup>. Acts and Documents Concerning the Organization of the Court ,ser. D, fourth edition, April, 1940.

قضات دیوان جهت پذیرش دعوای متقابل است. حتی اگر آن ادعا ارتباط مستقیمی با موضوع دادخواست اولیه نداشته باشد. البته به نظر می‌رسد حداقل یک توازن و هماهنگی ساده میان دو دعوا لازم است، چیزی که باعث می‌شود دعوای جدید، دعوای مستقلی نباشد. به عبارت دیگر، عنصر "ارتباط" است که از استقلال کامل دعوای جدید جلوگیری می‌کند.

برای بررسی چگونگی فکر ایجاد تغییر در ماده‌ی مربوط به دعوای متقابل، باید اشاره کرد که در ژوئن ۱۹۳۳، دیوان گزارشی مبنی بر تصمیم خود نسبت به تجدیدنظر در باب دعوای متقابل منتشر ساخت. در می ۱۹۳۴، کمیته‌ای مسئول بررسی و مطالعه روی مفهوم و شرایط دعوای متقابل شد. نهایتاً در نتیجه تلاش آن کمیته بود که ماده مربوط به دعوای متقابل به شکل ماده‌ی ۶۳ آیین دادرسی دیوان دائمی در سال ۱۹۳۶ درآمد (Ibid: 42-44).

#### یکم: قضیه‌ی برداشت آب از رودخانه موز

پس از قضایای مذکور، تا زمان انجام اصلاحات آیین دادرسی دیوان دائمی در سال ۱۹۳۶، به دعوای متقابل در محضر دیوان استناد نشد. اما در سال ۱۹۳۷ دولت بلژیک دعوای متقابلی را تحت ماده‌ی ۶۳ آیین دادرسی ۱۹۳۶ دیوان دائمی ترتیب داد.

قضیه از این قرار بود که هلند در سال ۱۹۳۶ از دیوان خواست که نظر خود را در مورد معاهده‌ی ۱۸۳۶ در خصوص تعیین وضعیت نحوه‌ی برداشت آب از رودخانه موز<sup>۱</sup>، که رودی بین‌المللی است، اعلام نماید. این رود در نقاطی مرز بین دو کشور را تشکیل می‌دهد. هلند به عنوان خواهان در تلاش بود تا عملیات عمرانی شکل گرفته روی این رودخانه توسط بلژیک را نقض معاهده مذکور بنامد. بنابراین از دیوان خواست تا رأی خود را مبنی بر محکومیت بلژیک اعلام دارد.<sup>۲</sup> بلژیک نیز دعوای متقابلی را تحت ماده‌ی ۶۳ آیین دادرسی دیوان دائمی مبنی بر نقض "همان معاهده" توسط هلند، که به عقیده‌ی بلژیک با ساختن سد به روی این رودخانه مرتکب شده، اقامه نمود.

دیوان نیز دعوای متقابل را در ارتباط با دعوای اصلی قلمداد کرد و در نتیجه آن را قابل استماع دانست. به عبارت دیگر، دیوان به درستی تشخیص داد که هر دو دعوا، چه ابتدایی و چه متقابل، براساس یک معاهده شکل گرفته و هر دو نیز بیانگر یک واقعیت عینی می‌باشد. به دیگر سخن، مبنا و واقعیت موجود در هر دو دادخواست یکی است و این مسئله شبهه‌ای در

<sup>۱</sup>. The Meuse

<sup>۲</sup>. PCIJ, ser. A/B, No. 70, 1937, p. 5-6.

صحت دعوای متقابل باقی نمی‌گذارد تا جایی که حتی در این خصوص، هلند هیچ‌گونه اعتراضی به شرایط دعوای متقابل مطروح توسط بلژیک نمی‌کند.

### دوم: قضیه‌ی راه آهن

این دومین و آخرین قضیه‌ای بود که در آن دعوای متقابل طبق ماده‌ی ۶۳ آیین دادرسی ۱۹۳۶ دیوان دائمی شکل گرفت. قضیه‌ی راه آهن در سال ۱۹۳۶ شکل گرفت. در این قضیه استونی دادخواستی را علیه لیتوانی مبنی بر اینکه کشور اخیر از شناسایی مالکیت اموال و حقوق یک شرکت استونیایی برای بهره برداری از راه آهن پانوزیس خودداری می‌کند، ارائه کرد.<sup>۱</sup> لیتوانی نیز با عنایت به ماده‌ی ۶۳ آیین دادرسی دیوان دائمی، طی دادخواست متقابل خود، دعوای متقابل را گنجانید.

لیتوانی در دادخواست خود به دیوان، اعتراضاتی را نسبت به شرایط اعمال "حمایت دیپلماتیک"<sup>۲</sup> در ارتباط با کمپانی استونیایی بیان داشت و آن شرایط را قابل اعمال در قضیه ندانست. دیوان دائمی نیز اعتراضات لیتوانی را پذیرفت و به دادخواست استونی ترتیب اثر نداد.

به هر روی، همان‌طور که لاتریاقت اعتقاد داشت، هدف اصلی از اقامه‌ی دعوای متقابل در دادرسی، دستاورد و فایده‌ای عملی است مبنی بر این که به خواننده در همان رسیدگی این حق و فرصت را می‌دهد تا در ارتباط با همان موضوع از خود دفاع نماید.<sup>۳</sup> البته همان‌طور که اشاره شد، فلسفه‌ی رسیدگی‌های طاری<sup>۴</sup> که دعوای متقابل نیز از مصادیق آن است، تضمین عدالت است. همان‌طور که دیوان بین‌المللی دادگستری در یکی از آرای خود اعلام می‌کند که این نوع رسیدگی‌ها به منظور تضمین بهتر عدالت بوده و موجب آن می‌گردند تا دیوان با انسجام و هماهنگی بیشتری تصمیم خود را اتخاذ نماید. در گفتار دوم دعوای متقابل در آیین دادرسی و رویه‌ی قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بررسی خواهد شد.

### گفتار دوم: دعوای متقابل در دیوان بین‌المللی دادگستری

همانند اساسنامه دیوان دائمی، ماده ۳۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری در بند یک حاوی مقرر ذیل است:

<sup>۱</sup>. Panevezys – Salduktiskis Railway Case, (Estonia v. Lithuania), PCIJ, ser. A/B, No. 76, (1939), p.75-6.

<sup>۲</sup>. Diplomatic Protection

<sup>۳</sup>. PCIJ, ser.D, No.2, (Third Addendum), 1936, P.106.

<sup>۴</sup>. رسیدگی‌های طاری، رسیدگی‌های تبعی یا فرعی هستند که ممکن است در جریان رسیدگی اصلی شکل بگیرند؛ مانند ایرادات اصحاب دعوای به صلاحیت دیوان.

«دیوان، قواعد مربوط به طرز انجام وظایف خود را تنظیم می‌کند، به ویژه آیین دادرسی را وضع خواهد کرد.»

از آنجایی که اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، به واقع همان اساسنامه دیوان دائمی، هیچ مقرره‌ای درخصوص نحوه‌ی اقامه‌ی دعوی متقابل و شرایط استماع آن نزد دیوان مطرح نکرده است، در این خصوص می‌بایست به آیین دادرسی این نهاد قضایی مراجعه نمود. دیوان بین‌المللی دادگستری از تبعیت از رویه‌ی دیوان سابق در خصوص انتشار مشروح مذاکرات در باب آیین دادرسی امتناع کرد و آن را در اختیار عموم قرار نداد (Rosenne, op.cit: 62).

نخستین آیین دادرسی دیوان بین‌المللی دادگستری، مطابق آخرین آیین دادرسی دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی (۱۱ مارس ۱۹۳۶)، در ۶ می ۱۹۴۶ تصویب شد. این آیین دادرسی به نسبت زمان دیوان دائمی تغییراتی نیز یافته بود. البته برخی از آن تغییرات ناگزیر بود، چرا که دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان رکن قضایی اصلی ملل متحد شناخته شده بود و می‌بایست برخی عبارات و جملات بر این اساس تغییر می‌یافت.

این آیین دادرسی تا ۱۰ می ۱۹۷۲ بدون تغییر حفظ شد و در آن سال اصلاحاتی در آیین دادرسی ۱۹۴۶ رخ داد. دعوی متقابل که در آیین دادرسی ۱۹۴۶ نسبت به آیین دادرسی ۱۹۳۶ اندک تغییری یافته بود، در اصلاحات ۱۹۷۲ به همان صورت ۱۹۴۶ باقی ماند. اما در بازنگری ۱۹۷۸ که بسیاری از مواد آیین دادرسی دیوان دستخوش تغییرات شدند، مقررات مربوط به دعوی متقابل نیز از این تغییرات مصون نماند. اما این سرانجام تغییرات نبود، چرا که مقرره مربوط به دعوی متقابل باز هم تغییر پیدا کرد و این بار در قالب ماده ۸۰ جدید از اول فوریه ۲۰۰۱ لازم‌الاجرا شد. قضایایی نیز به تبع هر کدام از آیین‌های دادرسی در محضر دیوان اقامه شد که ذیل آیین دادرسی مربوطه، آنها نیز بررسی خواهند شد.

#### بند اول: دعوی متقابل در آیین دادرسی ۱۹۴۶

ماده ۶۳ آیین دادرسی ۱۹۴۶ دیوان درخصوص دعوی متقابل این گونه مقرر می‌دارد: «هنگامی که دادرسی با دادخواست شکل می‌گیرد، دعوی متقابل می‌تواند در لایحه‌ی متقابل مطرح گردد، مشروط بر اینکه چنین دعوی متقابلی ارتباط مستقیم با موضوع دادخواست داشته باشد و در صلاحیت دیوان نیز باشد. در شرایطی که نسبت به ارتباط مسئله مطروحه در قالب دعوی متقابل با موضوع دادخواست اولیه شک وجود داشته باشد، پس از بررسی مناسب، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، مسئله مطروحه می‌تواند به دادرسی ملحق شود.»

گفتنی است، همین مفاد، به عنوان ماده‌ی ۶۸، در بازنگری آیین دادرسی در سال ۱۹۷۲ تکرار شد و دست نخورده باقی ماند.

در خصوص متن ماده می‌توان اشاره کرد که قسمت اول آن در مقایسه با آیین دادرسی قبلی دست نخورده باقی مانده است و به تغییر در آن نیازی احساس نشده است. اما در قسمت دوم ماده، یعنی در مورد وضعیت ادعاهایی که با دادخواست اصلی مستقیماً ارتباط نداشته باشند، متن متفاوت می‌شود. در آیین دادرسی قبلی این قضیه به نحو مشخصی حل و فصل شد و جای هیچ گونه تردیدی باقی نگذاشت. به طوری که طبق آن ماده، اگر ادعای خوانده (تحت عنوان دعوای متقابل) با دادخواست اصلی و اولیه خواهان ارتباط مستقیم نداشته باشد، آن ادعا بایستی در دادخواست جداگانه‌ای مطرح گردد و چه بسا دادرسی مجزایی را تشکیل دهد. یا حتی دست دیوان آن قدر باز گذاشته شده است که می‌تواند آن را به دادرسی اصلی ملحق نماید. اما در آیین دادرسی ۱۹۴۶، وضعیت ادعاهایی که با دادخواست اولیه خواهان ارتباط ندارند، قدری گنگ و مبهم به نظر می‌رسد. در واقع طبق این ماده اگر دعوای متقابلی با دادخواست اولیه و ابتدایی ارتباط نداشته باشد، این دعوای متقابل، پس از بررسی مناسب ممکن است به دعوای اصلی ملحق گردد یا ملحق نگردد. بنابراین، طبق این ماده، اشاره‌ای به تشکیل دادرسی جداگانه نشده است.

این مسئله به زعم برخی صاحب نظران به این سؤال اساسی و منطقی منجر می‌شود که سرنوشت دعوای متقابلی که ارتباطی میان آنها و دعوای اصلی خواهان نیست و یا حتی احتمال قوی وجود دارد که ارتباطی میان آن دو نباشد، به چه صورت است؟ (Antonopolous, op.cit:48)

می‌توان ادعا کرد که اگر گزارش از نحوه‌ی تدوین و آماده سازی مواد این آیین دادرسی موجود بود، تا حدی این خلأ جبران می‌شد و به سؤال پاسخ داده می‌شد. نکته‌ی قابل توجه اینکه حتی رویه‌ی قضایی نیز نتوانست این خلأ را در عرصه عمل نمایان سازد، چرا که هر دو قضیه‌ی ای که دعوای متقابل تا قبل از بازنگری ۱۹۷۸ در آنها مطرح شد، دیوان آنها را در ارتباط با دعوای اصلی تشخیص داد و آنها را قابل استماع دانست. بنابراین فرصت به بررسی دعوای متقابلی نرسید که در ارتباط با دعوای اصلی نیست. آن دو قضیه، یکی قضیه‌ی پناهندگی<sup>۱</sup> و

<sup>۱</sup>. Asylum Case, (Colombia v. Peru), ICJ Report, 1950.

دیگری قضیه‌ی مربوط به حقوق اتباع آمریکا در مراکش<sup>۱</sup> بود که به ترتیب توسط کشورهای پرو و آمریکا به دعوای متقابل استناد شد و در هر دو قضیه نیز دیوان دعوای متقابل را مورد پذیرش قرار داد.

### یکم: قضیه‌ی پناهندگی

در سال ۱۹۴۸ شورشی در پرو رخ می‌دهد. ویکتور رائل‌ها یا دولاتوره<sup>۲</sup>، تبعه‌ی پرو و رهبر حزب سیاسی اتحاد انقلابی مردم آمریکا<sup>۳</sup>، به طراحی شورش متهم می‌گردد. این تبعه‌ی پرو به دلیل ترس از محاکمه به اتهام هدایت شورش به سفارت کلمبیا در پرو پناهنده می‌شود. در ژانویه ۱۹۴۹، سفیر کلمبیا اعلام می‌کند که طبق کنوانسیون مونته‌ویدئو در سال ۱۹۳۳، وی پناهنده سیاسی است. از آن سو نیز دولت پرو مدعی بود که وی مرتکب جرائم عادی شده و مستحق برخورداری از مزایای پناهندگی نیست.

کلمبیا معتقد بود که طبق عهدنامه‌های لازم‌الاجرا مانند موافقت‌نامه ۱۹۱۱ بولیوی در خصوص استرداد مجرمین، عهدنامه ۱۹۲۸ هاوانا در خصوص پناهندگی، عهدنامه ۱۹۳۳ مونته‌ویدئو در خصوص پناهندگی سیاسی و نیز طبق مقررات حقوق بین‌الملل آمریکایی می‌تواند به توصیف جرم در راستای مفهوم پناهندگی دست بزند. دیوان در پاسخ می‌گوید که ماده یک موافقت‌نامه بولیوی به شناسایی نهاد پناهندگی طبق اصول حقوق بین‌الملل می‌پردازد اما این اصول مستلزم حق توصیف یک جانبه نمی‌باشد. عهدنامه هاوانا نیز حق توصیف یک جانبه را به رسمیت نشناخته است و تضمینات این عهدنامه برای پناهنده فقط در مواردی قابل اجراست که کشور سرزمینی متقاضی خروج پناهنده از سرزمین خود شود که در قضیه‌ی حاضر پرو متقاضی خروج پناهنده نبود. در خصوص عهدنامه مونته‌ویدئو نیز لازم به ذکر است که این عهدنامه توسط پرو به تصویب نرسیده بود و این عهدنامه در مورد آن کشور نمی‌تواند مستند و مستمسک قرار بگیرد. در خصوص حقوق بین‌المللی آمریکایی نیز، وجود رویه‌ای یکسان در این خصوص و از نظر دیوان، اثبات نشده است و نهایتاً اینکه کلمبیا به عنوان کشوری که پناهندگی را اعطا کرده است، صلاحیت توصیف ماهیت جرم بر اساس تصمیم یک جانبه و الزام آور در قبال کشور پرو نبوده است. از سوی دیگر پرو در دعوای متقابلش از دیوان می‌خواهد تا اعلام دارد که پناهندگی اعطا شده به هایادولاتوره غیر قانونی است؛ چرا که وی نه به

<sup>1</sup>. Case concerning rights of nationals of the United State of America in Morocco , (France v. United state), ICJ Report, 1952.

<sup>2</sup>. M.victor Raul Haya dela torre

<sup>3</sup>. American people revolutionary alliance

جرم سیاسی، که به جرمی عادی متهم شده و در ضمن، فوریتی که طبق عهدنامه‌ی هاوانا شرط توجیه کننده پناهندگی دانسته شده است، در این قضیه وجود نداشته است. البته دیوان به درستی بیان می کند که تنها اتهام علیه پناهنده، شورش نظامی بوده است که مسلماً نمی توان آن را جرمی عادی قلمداد کرد. بنابراین قسمت اول دعوای متقابل پرو رد می شود. اما در خصوص قسمت دوم دعوای متقابل پرو، دیوان اعلام می کند که فوریت مطرح شده در عهدنامه هاوانا، قصد حمایت از شهروندی را ندارد که علیه نهادهای کشورش تحت پیگرد قانونی است<sup>۱</sup>. بنابراین و به عبارت دیگر، متهم شدن به جرم سیاسی برای استحقاق پناهندگی کفایت نمی کند. بنابراین دومین قسمت از دعوای متقابل پرو پذیرفته شد.

لازم به ذکر است در این قضیه، طرفین هر یک قاضی اختصاصی<sup>۲</sup> به دیوان معرفی کردند و کوبا نیز با عنوان ورود ثالث<sup>۳</sup> به دادرسی اضافه شد.

### بند دوم: دعوای متقابل در آیین دادرسی ۱۹۷۸

این آیین دادرسی در اول جولای ۱۹۷۸ لازم الاجرا شد (Rosenne, 2006). می توان این ادعا را داشت که این آیین دادرسی نوعی انقلاب در میان آیین های دادرسی دیوان محسوب می شد، چرا که اکثر مواد آیین دادرسی قبلی دچار تغییر و تحول شدند. ماده مربوط به دعوای متقابل نیز تغییراتی داشت. دعوای متقابل در یک تقسیم بندی جدید در ماده ۸۰ و در بخش رسیدگی های طاری جای گرفت.

این ماده مقرر می داشت:

«۱- دعوای متقابل به شرطی می تواند تقدیم شود که مستقیماً به موضوع اصلی دعوای خواهان مرتبط بوده و در صلاحیت دیوان واقع گردد.

۲- دعوای متقابل در لایحه‌ی متقابل خوانده دعوای طرح می شود و به عنوان بخشی از تقاضای وی ظاهر می گردد.

۳- در صورت ابهام راجع به ارتباط میان موضوع دعوای متقابل و موضوع دعوای طرف دیگر، دیوان پس از استماع استدلالات طرفین، تصمیم خواهد گرفت که آیا موضوع دعوای متقابل به دعوای اصلی ارتباط دارد یا خیر.»

<sup>۱</sup>. Asylum Case, op.cit.

<sup>۲</sup>. Ad Hoc

<sup>۳</sup>. Third intervention



با دقت نظر در این ماده متوجه می‌شویم که محدودیتی نسبت به طرح دعوی متقابل نزد دیوان با روشی غیر از دادخواست وجود ندارد و عبارت «هنگامی که دادرسی با دادخواست شکل می‌گیرد»، که در آیین دادرسی قبلی دیوان وجود داشت، حذف شده است. بنابراین، به زعم برخی صاحب نظران، دعوی متقابل حداقل به لحاظ نظری می‌تواند در قضایایی که با قراردادهای خاص ارجاع اختلاف<sup>۱</sup> به دیوان ارجاع می‌گردند نیز مطرح گردد (Antonopoulos, op.cit:48).

البته با دقت نظر بیشتر و به لحاظ عملی امکان استفاده از دعوی متقابل هنگامی که دادرسی از طریق موافقت نامه خاص به دیوان ارجاع گردیده و طرفین با توافق اختلاف خود را نزد دیوان برده‌اند، دشوار می‌نماید.

علاوه بر این، طبق این ماده اگر دعوی متقابل به تشخیص دیوان، مرتبط با دعوی اصلی نباشد، وضعیت آن نامشخص است. البته دعوی متقابلی که از طرف دیوان با عنوان «عدم ارتباط با دعوی اصلی» رد می‌شود، می‌تواند توسط خواننده دعوی اصلی، در قالب دعوی جدیدی مطرح گردد و خواننده اول، در قضیه‌ی دیگری به خواهان تبدیل گردد. نکته‌ی دیگر اینکه طبق آیین دادرسی ۱۹۷۸، دعوی متقابل برای نخستین بار در قسمت دعوی طاری جای گرفت و به عبارت دیگر، نظمی نوین یافت.

در چند قضیه به استناد این ماده دعوی متقابل مطرح شده است؛ در قضیه‌ی مربوط به اجرای عهدنامه پیشگیری و مجازات نسل زدایی<sup>۲</sup>، قضیه‌ی سکوه‌های نفتی<sup>۳</sup>، قضیه‌ی راجع به مرز زمینی و دریایی میان کامرون و نیجریه<sup>۴</sup> و قضیه‌ی مربوط به فعالیت‌های مسلحانه در سرزمین کنگو<sup>۵</sup>.

#### یکم: قضیه‌ی راجع به اجرای عهدنامه پیشگیری و مجازات نسل زدایی

در سال ۱۹۹۳ دولت بوسنی و هرزگوین دادخواستی مبنی بر نقض معاهده پیشگیری و مجازات جنایت نسل زدایی علیه یوگسلاوی به محضر دیوان ارائه کرد. این کشور از دیوان خواست تا اعلام کند که یوگسلاوی مرتکب نقض معاهده مذکور شده و مسئول خسارات رخ

<sup>۱</sup>. Compromise

<sup>۲</sup>. Case concerning application of the convention on the prevention and punishment of the crime of Genocide. (Bosnia and Herzegovina v. Yugoslavia), (counterclaims), order of 17 december, 1997.

<sup>۳</sup>. Case concerning oil platforms (Iran v. United state of America), 6 November, 2003.

<sup>۴</sup>. Armed activities on the territory of the Congo, (DRC v. Uganda), 19 December, 2005.

<sup>۵</sup>. Land and maritime boundary between Cameroon and Nigeria, (Cameroon v. Nigeria), 21 October, 1999.

داده می‌باشد. یوگسلاوی نیز دعوای متقابلی را مبنی بر نقض کنوانسیون نسل زدایی توسط دولت بوسنی در خاک بوسنی ارائه داد.

این برای نخستین بار بود که دعوای متقابلی بر مبنای نقض کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل زدایی در محضر دیوان ارائه می‌شد (Lopes, 1998: 725).

دیوان در دسامبر ۱۹۹۷ دعوای متقابل را مطابق با بند یک ماده ۸۰ آیین دادرسی خود دانست. البته دولت بوسنی به دعوای متقابل معترض بود و آن را فاقد ارتباط مستقیم با موضوع دعوای اصلی می‌دانست.<sup>۱</sup> بنابراین، دولت بوسنی با تکیه بر ماهیت عام الشمولی<sup>۲</sup> این معاهده، معتقد بود که این نوع ماهیت مانع طرح دعوای متقابل از سوی یوگسلاوی می‌گردد. چرا که از نظر دولت بوسنی، این گونه معاهدات ماهیت غیرتقابلی<sup>۳</sup> دارند.

به نظر می‌رسد تصمیم دیوان مبنی بر پذیرش دعوای متقابل قابل نقد باشد. چرا که ارتباط مستقیم دعوای متقابل با دعوای اصلی در حاله‌ای از ابهام است. مسلماً وقایع اشاره شده در دعوای متقابل یوگسلاوی متفاوت از وقایع مورد اشاره در دعوای اصلی است؛ قربانیان متفاوت، شرایط و وضعیت متفاوت، متهمان متفاوت و ... همگی حاکی از عدم ارتباط مستقیم میان این دو قضیه است. بنابراین، چنین تفاوت‌هایی فرایندهای حقیقت‌یابی جداگانه‌ای را می‌طلبد و به نظر نمی‌رسد که اتفاقات انجام گرفته در بوسنی تأثیری در رأی دیوان در دعوای اصلی بگذارد.

لازم به ذکر است، یوگسلاوی در ۲۰ آوریل ۲۰۰۱، قصد خود را مبنی بر ترک لایحه‌ی متقابل براساس ماده ۸۹ آیین دادرسی دیوان اعلام کرد و پس از آن، قضیه با عنایت به دعوای اصلی بوسنی ادامه یافت.<sup>۴</sup>

#### دوم: قضیه سکوها‌ی نفتی

به دنبال حملات نظامی نیروی دریایی ایالات متحده‌ی آمریکا به سکوها‌ی نفتی شرکت ملی نفت ایران<sup>۵</sup> در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، ایران در نوامبر ۱۹۹۲، بر مبنای عهدنامه مورخ ۱۹۵۵ منعقد شده میان ایران و آمریکا، دادخواستی علیه آن کشور در دیوان بین‌المللی دادگستری

<sup>۱</sup>. ICJ Report, 1997, 243, para.2.

<sup>۲</sup>. Erga Omnes

<sup>۳</sup>. Non-Reciprocal

<sup>۴</sup>. ICJ Report, Application of the Genocide convention, 2001, 572 – 573.

<sup>۵</sup>. سکوها‌ی رسالت، سلمان و نصر

به ثبت رسانید و از دیوان خواست تا طبق ماده ۲۱ آن معاهده حکم به محکومیت و جبران خسارت خواننده بنماید.<sup>۱</sup>

ماده ۲۱ معاهده‌ی مذکور مقرر می‌دارد:

«به موجب این ماده، هرگونه اختلاف میان طرفین معاهده در تفسیر یا اجرای آن، در صورت عدم فیصله از طریق دیپلماسی، می‌تواند به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع گردد. مگر اینکه طرفین توافق نمایند که اختلاف از طریق سایر روشهای مسالمت آمیز حل و فصل گردد.»

ایالات متحده‌ی امریکا نیز در ژوئن ۱۹۹۷ در لایحه دفاعی خود، دعوای متقابلی را نزد دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح می‌کند و در آن به مجموعه اقداماتی مانند مین گذاری و حمله به کشتی‌های امریکایی اشاره می‌کند که به عقیده‌ی امریکا توسط ایران صورت گرفته بود، بنابراین به اعتقاد امریکا، ایران عهدنامه مودت را نقض کرده است.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، ایالات متحده امریکا مدعی بود که ایران در خلیج فارس شرایط خطرناکی را برای کشتی رانی بین‌المللی به وجود آورده است و ناقض عهدنامه مودت ۱۹۵۵ می‌باشد. در واقع امریکا به طور مشخص به ماده ۱۰ عهدنامه مذکور اشاره می‌کند و از دیوان می‌خواهد تا رای به جبران خسارت توسط ایران دهد.

قسمت نخست ماده ۱۰ عهدنامه مودت مقرر می‌دارد:

- بین قلمروهای طرفین متعاهدین آزادی تجارت و دریانوردی برقرار خواهد بود. ملاحظه شد که دیوان در مرحله رسیدگی صلاحیتی، دعوای متقابل امریکا را به دلیل ارتکاب "مجموعه‌ای از اقدامات و اعمال"<sup>۳</sup> از سوی ایران، با دعوای اصلی مرتبط دانسته و طی دستور ده مارس ۱۹۹۸ در مقام بررسی پذیرش دعوای متقابل بود و یافته‌های دیوان آن شد که بین دعوای متقابل ایالات متحده امریکا با موضوع دعوای اصلی ایران به دلیل ارتکاب مجموعه اقدامات و اعمال از سوی ایران رابطه هست و در چارچوب صلاحیت دیوان می‌گنجد (میرعباسی و سادات میدانی، ۱۳۹۲: ۵۲۱).

<sup>۱</sup>. The memorial of the Islamic Republic of Iran, filed on 8 june, 1993, p.135.

<sup>۲</sup>. Case concerning oil platforms, op. cit , 105-108.

<sup>۳</sup>. Actions

پس از احراز صلاحیت دیوان نسبت به دعوای متقابل و البته دعوای اصلی ایران، نوبت ایران می‌شود تا دلایل ماهوی خود را نسبت به رد دعوای متقابل ایالات متحده بیان کند. به طور مشخص ایران مدعی است که دعوای متقابل آمریکا خارج از چارچوب بند یک ماده ۱۰ می‌باشد و دیوان صلاحیت رسیدگی بر مفهوم "تجاوز در آزادی تجاری" را ندارد و تنها می‌تواند در باب "آزادی تجاری" مقرر در بند یک همان ماده قضاوت کند و خود را صالح معرفی نماید و از منطوق ماده فراتر رود.

البته لازم به ذکر است که آمریکا در ابتدا به صلاحیت دیوان اعتراض کرد و دیوان را فاقد صلاحیت دانست. اما دیوان به رغم اعتراضات ایالات متحده در دسامبر ۱۹۹۶، عهدنامه مودت را مبنایی برای صلاحیت خویش تشخیص داد.<sup>۱</sup>

به هر شکل دیوان از نظر شکلی و علی‌رغم اعتراض جمهوری اسلامی ایران، دعوای متقابل را می‌پذیرد و آن را منطبق بر آیین دادرسی ۱۹۷۸ خود قلمداد می‌کند. اما دیوان پس از ورود به ماهیت آن، مشخصاً به دنبال دو ادعا می‌گردد که اولاً آیا آزادی تجاری مطابق با عهدنامه ۱۹۵۵ نقض شده است و اگر پاسخ آن مثبت است، آیا می‌توان این نقض را متناسب به ایران دانست یا خیر؟ در پاسخ به سوالات مذکور، دیوان نقض تعهدات مندرج در عهدنامه مودت توسط ایران را رد می‌کند. بنابراین از نظر دیوان، وضعیتی که به نقض آزادی تجارت و دریانوردی توسط ایران منجر شده باشد، احراز نمی‌گردد.<sup>۲</sup>

#### بند سوم: اصلاحات سال ۲۰۰۰

ماده‌ی مربوط به دعوای متقابل در بازنگری و اصلاحات ۲۰۰۰ آخرین تغییرات خود را پیدا کرد.

ماده‌ی ۸۰ آخرین نسخه از آیین دادرسی دیوان مقرر می‌دارد:

- «۱- دیوان می‌تواند دعوای متقابل را تنها به شرطی بپذیرد که دعوای متقابل در صلاحیت دیوان باشد و با موضوع اصلی دعوای طرف دیگر ارتباط مستقیم داشته باشد.
- ۲- دعوای متقابل باید در لایحه متقابل مطرح گردد و بخشی از اظهارات مطروحه در آن باشد. حق طرف دیگر مبنی بر ارائه نظرات خود به صورت کتبی در مورد ادعاهای متقابل، در

<sup>۱</sup>. Case concerning oil platforms, preliminary objection, ICJ Report, 1996, p.21, para.53.

<sup>۲</sup>. Ibid, paras. 121-123.

یک دفاعیه اضافی باید حفظ گردد، فارغ از هر تصمیمی که دیوان براساس بند ۲ ماده ۴۵ آیین دادرسی<sup>۱</sup> در رابطه با ثبت لایحه دیگر اتخاذ می‌نماید.

۳- در صورتی که در رابطه با اجرای بند اول ایرادی مطرح گردد، هر زمان که دیوان مقتضی بداند، تصمیم خود را در مورد این مسئله، بعد از استماع طرفین باید اتخاذ کند.» نکته‌ای که در این ماده قابل توجه می‌رسد، این است که نحوه‌ی نگارش دو شرط لازم برای استماع دعوای متقابل نسبت به آیین دادرسی‌های گذشته جابه‌جا شده و این بار ابتدا شرط صلاحیت دیوان، سپس شرط ارتباط دعوای متقابل با موضوع دعوای اصلی لحاظ شده است. بدین نحو که قبل از بازنگری می‌بایست نخست ارتباط دعوای اصلی با موضوع دعوای اصلی احراز می‌شد و سپس نوبت به صلاحیت دیوان می‌رسید، اما اکنون عکس این روند لازم می‌آید. البته به نظر می‌رسد از آنجایی که برای پذیرش دعوای متقابل هر دو شرط ضروری تشخیص داده شده، در عمل چندان تفاوتی میان تقدم و تأخر شروط وجود ندارد. هر چند برخی اساتید این جابه‌جایی را با هدف گسترده‌تر شدن اختیارات دیوان تلقی می‌کنند (Rosenne, 2006:1234).

مضاف بر این، عبارت «دادگاه می‌تواند» در ابتدای ماده، به نوعی نشان از این می‌دهد که دیوان اجباری به پذیرش دعوای متقابل ندارد و این مسئله را می‌توان در راستای همان مسئله نخست ارزیابی کرد که نشان می‌دهد اختیارات دیوان در این زمینه رو به فراخی گذاشته است. از سوی دیگر، تغییرات شکل گرفته در این ماده، نشان از نوعی سخت‌گیری برای طرح دعوای متقابل نیز دارد. آنجایی که آمده است: «تنها در صورتی بپذیرد...». این عبارت بیانگر آن است که اگر یکی از شروط وجود نداشته باشد، دیوان نمی‌تواند به آن ادعا تحت عنوان دعوای متقابل و در همان دادرسی رسیدگی کند و ترتیب اثر بدهد (Murphy, 2012:9). ضمناً طبق بند دو این ماده بود که برای نخستین بار به خواهان دعوای اصلی فرصت داده شد تا در مورد ادعای متقابل در یک دفاعیه اضافی نظرات خود را ارائه نماید. آخرین قضیه حاوی دعوای متقابل حاکی از این واقعیت است.

<sup>۱</sup>. چنانچه طرفین موافق باشند یا دیوان راسا یا به درخواست یکی از طرفین تصمیم بگیرد که دفاعیات دیگری لازم است، می‌تواند اجازه یا دستور دهد که یک جوابیه از سوی خواهان و یک جوابیه متقابل از سوی خوانده ارائه شود.

### قضیه‌ی مصونیت قضایی

آخرین قضیه‌ای که در آن دعوای متقابل مطرح شد، قضیه‌ی مصونیت قضایی<sup>۱</sup> است. در دسامبر ۲۰۰۸، دولت آلمان دادخواستی علیه دولت ایتالیا در دبیرخانه دیوان بین‌المللی دادگستری به ثبت می‌رساند و در آن با توجه به احکام قضایی صادر شده توسط محاکم داخلی ایتالیا علیه آن کشور، از دیوان می‌خواهد تا حکم به مسئولیت دولت ایتالیا بدهد.<sup>۲</sup>

درواقع از نظر ایتالیا، محاکم این کشور نسبت به دعوای جبران خسارت اشخاصی که در جنگ جهانی دوم توسط آلمان‌ها به کار اجباری گماشته شده بودند، صالح می‌باشند. به عبارت دیگر، از نظر آن کشور هنگامی که نقض فاحش حقوق بشر رخ می‌دهد، نهادی به نام مصونیت دولت رخت بر می‌بندد. از آن سو، آلمان نیز اعتقاد داشت که کشور ایتالیا با ورود به موضوع پرداخت غرامت به کسانی که قربانی نقض حقوق بشر و بشر دوستانه شده‌اند، تعهدات بین‌المللی دولت ایتالیا را در زمینه مصونیت قضایی دولت‌ها نقض کرده است. در پاسخ به این دادخواست آلمان بود که ایتالیا در دسامبر ۲۰۰۹ در لایحه دفاعی خود و با استناد به ماده ۸۰ آیین دادرسی دیوان، دعوای متقابلی را علیه کشور آلمان اقامه کرد و از دیوان خواست که با توجه به اقدامات ارتکاب یافته توسط آلمان در زمان جنگ جهانی دوم، حکم به مسئولیت آن کشور و جبران خسارت دهد.

آلمان در دادخواست خود مبنای صلاحیت دیوان را ماده یک کنوانسیون اروپایی حل و فصل اختلافات اعلام کرده بود که مقرر می‌داشت:

« دول معظم متعهد باید در کلیه‌ی اختلافات حقوق بین‌المللی که ممکن است میان آنها ایجاد گردد، از جمله و به خصوص اختلافاتی که مربوط به تفسیر معاهده، کلیه مسائل مربوط به حقوق بین‌الملل، هر واقعییتی که در صورت ثبوت نقض یک تعهد بین‌المللی است و نیز ماهیت و میزان خسارت ناشی از نقض یک تعهد بین‌المللی، از سیستم دیوان تبعیت نمایند. »

باری، دیوان در جولای ۲۰۱۰ با صدور رأی، دعوای متقابل ایتالیا را غیرقابل استماع قلمداد می‌کند و با سبزه رأی در مقابل یک رأی<sup>۳</sup>، چنین تصمیم می‌گیرد که دعوای متقابل ارائه شده از سوی ایتالیا، در رسیدگی حاضر جایی ندارد. استدلال دیوان نیز بدین شکل بود که دیوان با

<sup>۱</sup>. Jurisdiction Immunities

<sup>۲</sup>. Case concerning jurisdictional immunities of the state, (Germany v. Italy: Greece intervening), Feb 2012, para 1.

<sup>۳</sup>. این کنوانسیون در آوریل ۱۹۶۱ لازم الاجرا شده بود.

<sup>۴</sup>. ICJ Report, op. cit. Diss. op: Trindade.

اشاره به فقدان صلاحیت زمانی، خود را صالح به رسیدگی نمی‌داند. چرا که مطابق بند اول ماده ۲۷ کنوانسیون مذکور (به عنوان منشأ صلاحیت)، «نباید در مورد اختلافات مربوط به وضعیت‌های پیش از لازم الاجرا شدن این کنوانسیون میان طرفین اختلاف اعمال گردد.» همان‌طور که اشاره شد، این کنوانسیون در آوریل ۱۹۶۱ میان طرفین اختلاف لازم الاجرا شده بود و این در حالی است که حقایق و وضعیت‌های مورد اشاره کشور ایتالیا، پیش از این تاریخ را مدنظر قرار داده بود.

لازم به ذکر است که دلیل مخالفت قاضی ترینیداد، جنبه‌های حقوق بشری قضیه بود و ایشان اعتقاد داشتند که از آنجایی که قربانیان قضیه افراد هستند، پس دیوان از باب رعایت نظم عمومی بین‌المللی می‌بایست به دعوای متقابل رسیدگی کند و درخصوص فقدان صلاحیت زمانی، طبق نظر ایشان، از آنجایی که وضعیت نقض حقوق بشر و بشردوستانه، وضعیتی مستمر است، بنابراین محدوده زمانی صلاحیت دیوان به دعوای متقابل ایتالیا نیز می‌تواند گسترش یابد.<sup>۱</sup>

به هر شکل دیوان در فوریه ۲۰۱۲، ضمن رد استدلال‌های ایتالیا، بر ادعای دولت آلمان مبنی بر نقض مصونیت قضایی این دولت از جانب دولت ایتالیا صحه گذاشت.<sup>۲</sup> در قضیه‌ی مربوط به مصونیت‌های قضایی دولت، دیوان رای داده است که قواعد آمره از لحاظ سلسله مراتبی نمی‌تواند به خودی خودی جایگزین قواعد فرودست مصونیت دولت گردد. تصمیم دیوان برای این منطق استوار است که هیچ تعارضی بین این دو دسته از قواعد وجود ندارد چه اینکه قواعد آمره از لحاظ ماهیت در زمره‌ی قواعد ماهوی هستند حال آنکه قواعد مصونیت دولت، شکلی تلقی می‌شوند (نواری، ۱۳۹۲: ۶۷۴).

به زعم برخی طرفداران و حامیان پرشور حقوق بشر، رای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی اختلاف بین آلمان و ایتالیا، به مثابه مانعی در مسیر پر شتاب ماشین انسانی شدن حقوق بین‌الملل تعبیر و تفسیر می‌گردد. به عبارت اخری ارزش محور شدن حقوق بین‌الملل در این قضیه، خود را با سد مستحکم و نفوذ ناپذیری به نام حاکمیت دولت‌ها مواجه می‌بیند که میراث به یادگار مانده از دوران صلح و ستفالی است. این خط استدلال افراطی، نمی‌تواند

<sup>۱</sup>. Ibid , paras. 28-29.

<sup>۲</sup>. برای کسب اطلاع از ریشه‌های اختلاف در این قضیه، نک:

-The international law of state immunity and its settlement by national institutions, Christian Tomuchat, Vanderbilt journal of transnational law, vol. 44 , 2011 , 1105 – 1140.

مورد قبول قرار گیرد زیرا هدف از انقلاب در حقوق بین الملل کلاسیک و حرکت به سمت حقوق بین الملل مدرن، کنار گذاشتن کامل حاکمیت دولت‌ها و جایگزین نمودن ارزش‌های مشترک بین المللی به جای آن نمی‌باشد؛ بلکه، هدف این تحول، ایجاد توازن و تعدیل این دو حقیقت، در جامعه‌ی بین المللی است. بر مبنای چنین استدلالی، رای دیوان بین المللی دادگستری را باید همسو با پایداری زیست مسالمت آمیز بین المللی تفسیر نمود(همان: ۶۸۰).

### نتیجه گیری

فکر ایجاد مقرره‌ای درخصوص چگونگی طرح دعوی متقابل به زمانی بر می‌گردد که طرح پیش نویس آیین دادرسی دیوان دائمی در حال آماده سازی بود. از آن سال‌ها تاکنون دعوی متقابل تحولات زیادی داشته است. زمانی دعوی متقابل تنها با یک شرط، یعنی شرط صلاحیت دیوان قابل پذیرش بود، اما رفته رفته و با استعانت از رویه‌ی قضایی و البته نظرات اندیشمندان، شرط دیگر، یعنی شرط ارتباط موضوعی دعوی متقابل با دعوی اصلی نیز به شرایط صحت طرح دعوی متقابل افزوده شد. گاهی دامنه‌ی این تغییرات چندان وسیع بود که اختلاف نظرهایی در این خصوص پدید می‌آمد. به هر شکل با تغییرات رخ داده به نظر می‌رسد به تدریج میل دولت‌ها به طرح دعوی متقابل بیش از پیش شده است و این ادعا را می‌توان با توجه به افزایش میزان طرح دعوی متقابل طبق مقررات آیین دادرسی دیوان تصدیق کرد. در حالی که در اساسنامه دیوان دائمی و دیوان بین الملل دادگستری هیچ اشاره‌ای به دعوی متقابل نشده است اما برخی دول از همان آغاز کار دیوان دائمی از حق طرح دعوی متقابل استفاده کردند و فقدان ماده‌ای در این خصوص در اساسنامه موجب نگرید تا این مسئله نزد دولت‌ها مغفول بماند.

با عنایت به آخرین تغییرات شکل گرفته، ابتدا باید وقایع و وضعیت‌های مربوط به دعوی متقابل در صلاحیت دیوان تشخیص داده شود و پس از آن، دیوان ارتباط میان دعوی متقابل و دعوی اصلی را احراز کند. همان طور که در قضیه‌ی مصونیت قضایی دیده شد، دیوان دعوی متقابل ایتالیا را در صلاحیت خود ندانست و دیگر احتیاجی به یافتن پاسخ این مسئله که آیا دعوی متقابل با موضوع اصلی ارتباط دارد یا خیر، پیدا نکرد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. Jurisdiction Immunities of the State, (Germany v. Italy), (Counterclaim), 2010, No 143, para 32.



طبق نظر دیوان، شرط صلاحیت مانع از آن می‌گردد که خواننده بتواند از دعوای متقابل برای طرح موضوع خارج از صلاحیت دیوان استفاده کند که در دعوای اصلی با رضایت طرفین به وجود آمده است.<sup>۱</sup>

در مورد شرط ارتباط با دعوای اصلی نیز می‌توان اضافه کرد که موضوعی که کاملاً مستقل است و هیچ نقطه تلاقی با دعوای اصلی ندارد، طبق مقررات آیین دادرسی دیوان نمی‌تواند واجد وصف متقابل گردد. بنابراین، این شروط به طور کلی از سوء استفاده خواننده از طرح هر نوع دعوای متقابل به عنوان روشی جهت به تأخیر انداختن یا کم کردن تأکید اصلی بر دعوای اولیه جلوگیری می‌کند (3: Murphy, op . cit). هر چند این دعوا می‌تواند فرصتی برای خواننده باشد تا در همان رسیدگی و بدون فوت وقت و هزینه بیشتر، به اصطلاح ورق را برگرداند و با طرح دعوای متقابل که نوعی واکنش به دعوای اصلی است، می‌تواند تعادل را میان رفتار طرفین نزد دیوان ایجاد نماید.

نکته‌ی دیگر که در این خصوص می‌توان اضافه کرد آن است که گاهی آن چنان دعوای اصلی و متقابل، موضوعاً با یکدیگر عجین هستند و ارتباط و پیوند آنچنان محکم است که تنها اقدام سریع از سوی دولتی باعث می‌گردد تا نام ادعای اول، دادخواست ابتدایی شود و نام ادعای دوم، دعوای متقابل. به بیان دیگر، هر دو طرف بر سر یک وضعیت واحد و مشخص اختلاف نظر دارند و هر دو دادخواست دقیقاً منطبق بر یک

مسئله است (در قضیه گرینلند شرقی چنین ارتباطی مشاهده شد). می‌توان گفت که در این گونه شرایط، اهمیت حق طرح دعوای متقابل مبرهن است و عدالت، اقتضای این را دارد که طرف مقابل در همان دادرسی ادعایش بررسی شود تا درگیر اطاله دادرسی نشود.

مراد از ارتباط موضوعی دعوای متقابل با دعوای اصلی آن است که تأثیر رسیدگی و تصمیم‌گیری در دعوای اصلی بر دعوای دیگر مشخص باشد، به گونه‌ای که نتوان تماماً هر دو موضوع را تأیید کرد. حتماً تمام یا حداقل بخشی از دعوای بر دعوای دیگر تأثیر خواهد گذاشت و آن را دگرگون خواهد کرد. بنابراین دو ادعا چنان به هم آمیخته‌اند که هر ادعایی که به نفع طرفی ثابت شود، علیه طرف دیگر خواهد بود و این خصوصیت مختص دعوای متقابل است.

<sup>۱</sup>. Application of the Genocide convention, (Bosnia), ICJ Report, (1997), para.31.

به هر تقدیر، طرح دعوی متقابل در پیشگاه دیوان می تواند این نهاد را در تصمیمی بهتر و عادلانه‌تر یاری رساند و دامنه اجرای عدالت را توسعه دهد.



## منابع

### ۱- فارسی

#### الف) کتب

۱. بدریان، فخرالدین: **بررسی تطبیقی دعوای متقابل**، نگاه بین، تهران، ۱۳۹۱.
۲. شمس، عبدالله: **آیین دادرسی مدنی** (دوره پیشرفته)، جلد نخست، چاپ بیستم، دراک، تهران، ۱۳۸۷.
۳. میرعباسی، سیدباقر، سادات میدانی، سیدحسین: **دادرسی‌های بین‌المللی دیوان بین‌المللی دادگستری در تئوری و عمل**، چاپ چهارم، جنگل، تهران، ۱۳۹۲.

#### ب) مقالات

۴. (نواری، علی): "رای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه اختلاف بین آلمان و ایتالیا: موازنه بین حقوق بین‌الملل کلاسیک و مدرن"، **جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل** در قرن ۲۱، به قلم گروهی از نویسندگان، به اهتمام دکتر سید قاسم زمانی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، تهران، ۱۳۹۲، ۶۵ تا ۶۸۰.

## English

### A) Books

5. Antonopolous. Constantine, **counterclaims before international court of justice**, T.M.C. Asser Press, Hague, (2011).
6. Rosenne. Shabtai, **Essays on international law and practice**, Martinus nighoff publishers, Leiden, Boston, (2007).
7. \_\_\_\_\_, **Interpretation, Revision and other Recourse from International Judgments and Awards**, Nijhoff publishers, Leiden, Boston, (2007).
8. \_\_\_\_\_, **Procedure in the International Court: A commentary on the 1928 rules of the international court of Justice**, Martinus Nijhoff, Hague, (2006).
9. \_\_\_\_\_, **The Law and Practice of the International Court, (1920-2005)**, vol.3, Martinus Nighoff, Hague, (2006).

### B) Articles

10. Lopes. Pagna, **Counterclaims and Obligation Erga Omnes Before the International Court of Justice**, **EJIL**, No.9, 724-736, (1998).
11. Murphy. Sean, **Counterclaims at the International Court of Justice**, **GW faculty publications**, (2012).
12. Rosenne. Shabtai, **The International Court of Justice: Revision of Article 79 and 80 of the Rules of the Court**, **Leiden Journal of International Law**, No.14, (2001).

13. Tomuchat, Christian, The International Law of State Immunity and its Settlement by National Institutions, **Vanderbilt Journal of Transnational Law**, vol. 44 , 1105 – 1140,(2011).

#### C) Instruments

14. Acts and Documents Concerning the Organization of the Court, Preparation of the Rules of Court, No.2, ser.D, PCIJ, (1922).
15. Acts and Documents Concerning the Organization of the Court, Ser. D, Forth Edition, April, (1940).
16. Draft Prepared by the Secretarial, PCIJ, ser.D, No.2, (1922).
17. PCIJ, Rules of the Court, Adopted by the Court, March 24<sup>th</sup>, (1922).
18. PCIJ, ser.D, No.2, Third addendum, (1936).

#### D) Cases

19. Armed Activities on the Territory of the Congo, (2005).
20. Asylum case, (1950).
21. Case Concerning Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, Counterclaim, (1997).
22. Case Concerning Jurisdictional Immunities of the State, (2012).
23. Case Concerning oil Platforms, Preliminary Objection, (1996).
24. Case Concerning Rights of Nationals of the United States of America in Morocco, (1952).
25. Case Concerning the Factory of Chorzow, (1928).
26. Diversion Water From the Meuse, (1937).
27. Land and Maritime Boundary Between Cameroon and Nigeria, (1999).
28. Legal Status of Eastern Greenland, (1933).
29. Panevezys-Saldutiskis Railway, (1939).

